



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۹، ش ۲ (پیاپی ۴۴)، خرداد و تیر ۱۳۹۷، صص ۶۳-۸۷

## کاربست نظریه معنایی انگاره - بنیاد در طنزهای اقلیمی رساله دلگشا

ابوالفضل حُرّی\*

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه اراک، اراک، ایران.

پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۵

دریافت: ۹۶/۸/۱۱

### چکیده

این جستار منتخبی از حکایات *رساله دلگشا* اثر عبید زاکانی را از منظر نظریه معنایی انگاره - بنیاد<sup>۱</sup> پیشنهادی راسکین (۱۹۸۵) تحلیل و بررسی می‌کند. راسکین تلاش می‌کند ساز و کارهای حاکم بر تولید و درک متون طنزآمیز کوتاه به‌ویژه جوک‌های تک‌خطی و ساده را توصیف و تبیین کند. بر اساس این نظریه، هر متن مطابیه‌آمیز، (۱) دو انگاره دارد؛ (۲) متن با هر دو انگاره، هم‌پوشانی دارد، و (۳) دو انگاره هم‌پوشان متضاد یکدیگرند. راسکین متن واجد این شرایط را طنزآمیز و فاقد آن را غیرطنزآمیز معرفی می‌کند. پس از تبیین نظریه معنایی، از مجموع ۲۵۴ حکایت *رساله دلگشا* به تصحیح محجوب (۱۹۹۹)، ۱۶ حکایت به‌مثابه طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز اهالی قزوین در مقام پیکره دادگانی انتخاب شد. سپس، پنج نمونه از این حکایات از منظر نظریه معنایی به تفصیل تبیین شد و باقی حکایات نیز به طور کلی بررسی شدند. آنگاه، به تبعیت از دستوریان روایت به‌ویژه پراپ (۱۹۲۸) و برمون (۱۹۷۳)، طرز رفتار اهالی قزوین در این حکایات در سه کارکرد اصلی قرار گرفت و این الگوی کلی حاصل شد که نقش قزوینی می‌تواند معرف کنش‌های سفاهت و بلاهت، و کنش‌های سفاهت و بلاهت می‌تواند معرف نقش ابلهانه باشد. برخی یافته‌ها نشان می‌دهند که طنزهای اقلیمی در حکایات بسامد بالا دارند. این طنزهای اقلیمی ویشکاری قزوینیان را نشان می‌دهند. در مجموع، کاربرت این نظریه در طنزهای اقلیمی *رساله دلگشا* نشان می‌دهد که همه طنزها به تمامی از شروط نظریه معنایی تبعیت می‌کنند و با آن سازگاری دارند.

واژه‌های کلیدی: طنز کلامی، نظریه معنایی، تضاد، هم‌پوشانی، محرک تغییر انگاره.

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

طنز و شوخ‌طبعی از دیدگاه نظریه‌ها و الگوهای مختلف قابل بررسی است و هر یک از این نظریه‌ها و الگوهای می‌توانند وجوهی از مسائل مرتبط با طنز و شوخ‌طبعی را نشان بدهند. در این میان، سه نظریه مرتبط با شوخ‌طبعی اقبال عام‌تر یافته است: برتری‌جویی، رهاسازی و ناهمگونی/عدم‌تجانس. برتری‌جویی و رهاسازی عمدتاً با وجوه روان‌شناختی و عاطفی شوخ‌طبعی سروکار دارند و همه نوع شوخ‌طبعی از جمله کلامی و غیرکلامی و یا اجرایی و نمایشی را شامل می‌شوند. از این میان، نظریه عدم‌تجانس به طرز متمایزتری مبتنی بر رویکردهای زبان‌شناختی است، به گونه‌ای که گاه آن را عدم‌تجانس زبانی می‌نامند و عمدتاً طنزهای کلامی را شامل می‌شود تا طنزهای غیرکلامی و نمایشی را. بر این اساس، نظریه عدم‌تجانس زبانی به این مسئله می‌پردازد که چگونه می‌توان خنده، سرگرمی، و خلق متون مطایبه‌آمیز را از رهگذر سازوکارهای سطوح ساختاری (آوایی، واژگانی و نحوی) و کارکردی زبان (معنایی، کاربردشناختی و گفتمانی) تبیین و توصیف کرد. از این نظر، عدم‌تجانس زبانی علاوه بر سطوح ساختاری که به بازی‌های کلامی، تجنیس، و جز این‌ها ختم می‌شود، در سطوح کارکردی و به‌ویژه معنایی و کاربردشناختی هم تبیین‌پذیر است. آتاردو (1994) نظریه‌های گوناگون زبان‌شناختی محور طنز/ شوخ‌طبعی/ لطیفه را در چهار مقوله جای می‌دهد: نظریه‌های ساختارگرایانه، نشانه‌شناختی، جامعه - زبان‌شناختی و انگاره - بنیاد. از این میان، از جمله نظریه‌های معنایی تبیین شوخ‌طبعی، یکی نظریه انگاره معنایی است که نخستین بار راسکین<sup>۲</sup> (81: 1985) آن را در کتاب *ساز و کارهای معناشناختی طنز* در پاسخ به این پرسش کلی صورت‌بندی می‌کند که کدام ویژگی‌ها متون را خنده‌دار می‌کنند و سازوکارهای زبانی حاکم بر این متون کدامند؟ راسکین برای تبیین این مسئله از مفهوم انگاره‌ها کمک می‌گیرد و تلاش می‌کند به تبعیت از دستور زایشی - گشتاری چامسکی، نظریه‌ای نظام‌مند برای متون شوخ‌طبعی کلامی صورت‌بندی کند که نظریه انگاره معنایی شوخ‌طبعی نام می‌گیرد. اهمیت پژوهش راسکین در این است که شوخی کلامی<sup>۳</sup> را در حیطه مجموعه پارامترهایی بررسی می‌کند که تعیین می‌کنند چرا برخی متون خنده‌آورند و برخی دیگر نه (Simpson, 2003:30). از دیگر سو، اهمیت انتخاب حکایات *رساله دلگشا* در مقام پیکره دادگانی این جستار است.

عبید زاکانی از جمله شاعران و طنزپردازان سده هشتم و هم‌عصر حافظ محسوب می‌شود و در باب اهمیت آثار او بحث و نظر فراوان است؛ از جمله اینکه برای نمونه، وامقی (۱۳۷۵: ۲۴۳) عبید را «لطیفه‌سرای قرن سکوت» می‌نامد (همچنین نک: اتابکی، ۱۳۷۵؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۷۵؛ براون، ۱۳۷۵؛ پورجوادی، ۱۳۷۵؛ ناتل خانلری، ۱۳۷۵؛ Meneghini, 2008; Broockshaw, 2012). از میان برخی پژوهشگران که درباره عبید و آثار او بحث کرده‌اند، براکشاو (2012) می‌نویسد: «اصلاً این مجموعه حکایت، بحث و جدلی سرخوشانه است که ضمن آن، عبید، از رهگذر رسانه‌ای شادمیشی<sup>۱</sup>، هنجارهای پابرجای استثمار و اضمحلال اخلاقی را به چالش می‌کشد ... و با اشاره به انگاره‌های شادمیشی دیرآشنا برای مخاطب، لبان آن‌ها را به خنده باز می‌کند». در مجموع، براکشاو برخی اهداف کلی در تیررس حکایات *رساله دلگشا* را در چند دسته جای می‌دهد:

۱) مسائل قومی و نژادی (به‌ویژه، ترکان، عربان، لرها، ترکمن‌ها و لولیان و کولیان)، ۲) اقلیت‌های مذهبی، ۳) صوفیان و دراویش، ۴) واعظان، خطیبان، و مؤذنان، ۵) زنان (نوعروسان محبوب، عجزوزان پرهوس، زنان بی‌وفا و زنان نجیب، ۶) مخنثان و مأبونان، و ۷) غلام‌بارگان خوش‌نیت (Broockshaw, 2012: 49-50).

از همه مهم‌تر اینکه، به نظر می‌آید انگاره بنیادین و «شادمیشی» *رساله دلگشا*، انگاره جدّ/هزل باشد که عبید خود در مقدمه بدان اشاره کرده است:

فضیلت نطق که شرف انسان بدو منوط است بر دو وجه است: یکی جد، و دیگری، هزل. و رجحان جد بر هزل مستغنی است و چنانکه جد دایم موجب ملال می‌باشد، هزل دایم نیز باعث استخفاف و کسر عرض می‌شود ... (Zakani, 1999: 257).

به تعبیری، انگاره جدّ به متون جدی/غیرطنز، و هزل به متون طنزآمیز اشاره می‌کند. این انگاره بنیادین که از نوع حقیقی یا جدی در برابر غیرحقیقی یا هزل است، خود را در سرتاسر حکایات در قالب سه انگاره پیشنهادی آتاردو<sup>۲</sup> (۱۹۹۴) یعنی واقعی/غیرواقعی، متعارف/غیرمتعارف، و محتمل/غیرمحتمل و مصادیق آن‌ها یعنی خیر/شر، نیکی/بدی، ثروت/فقر، عدالت/ظلم، اخلاق/ناخالق، فساد/پاکی، و جز این‌ها نشان می‌دهد. همچنین، به نظر می‌آید که بتوان نشان تضادهای بنیادین بشر، یعنی جنسیت‌محور، سیاست‌محور و قوم‌محور و به ویژه مذهب‌محور را از این حکایات سراغ گرفت.

از این رو، بحث اصلی این جستار این است که تا چه اندازه نظریه انگاره معنایی با مجموعه حکایات فارسی کتاب *رساله دلگشا* اثر عبید زاکانی همخوانی دارد؟ آیا لازم است در پرتو این حکایات، این نظریه را تعدیل و دستکاری کرد و مؤلفه‌هایی را بدان افزود یا از آن حذف کرد؟ فرضیه اصلی نیز این است که نظریه انگاره معنایی در حکایات *رساله دلگشا* کاربرد دارد.

## ۲. پیشینه پژوهش

از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ پژوهش‌های طنز محور در دل حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و به‌ویژه زبان‌شناسی، جا پیدا کرده و مجالست فکاهه و زبان‌شناسی به واسطه انتشار مجله طنز *Humor* آشکارتر شده است. لیکن پژوهش جامع‌تر درباره فکاهه را ویکتور راسکین با انتشار کتاب *اندیشه آفرین ساز و کارهای معناشناختی طنز*<sup>۶</sup> (۱۹۸۵) و نش<sup>۷</sup> با کتاب *زبان طنز*<sup>۸</sup> (۱۹۸۵) ادامه می‌دهند. پرداختن به این نظریه‌ها در غرب دامنه‌ای گسترده دارد (Attardo, 1993, 1994)؛ اما در ایران با اینکه درباره وجود مختلف طنز مقاله‌ها و کتاب کم‌شمار نیست (نک: اخوت، ۱۳۷۱؛ اصلانی، ۱۳۸۵؛ حلبی، ۱۳۶۴؛ جوادی، ۱۳۸۴)، لیکن دو مقاله سراسرتر به رویکردهای زبان‌شناختی به طنز و شوخ‌طبعی پرداخته‌اند. شریفی و کرامتی (۱۳۸۹) انگاره معنایی راسکین را در نمونه‌های فارسی تحلیل کرده و به این نتیجه نائل آمده‌اند که این نظریه به سبب «پیچیدگی‌های وقت‌گیر با واقعیت‌های پردازشی زبان همخوانی ندارد و قابل اعمال بر لطیفه‌های زبان فارسی نمی‌باشد» (همان: ۸۹). نویسنده البته چندان به دلایل عدم کاربرد این نظریه در داده‌های زبان فارسی نمی‌پردازد. حری (۱۳۹۰) نیز عدم تجانس زبانی را از رهگذر ابهام و ابهام در برخی حکایات *رساله دلگشا* بررسی کرده و بیشتر به ناهمگونی زبانی حاصل از بازی‌های کلامی در طنز آفرینی پرداخته است. این جستار، ادامه این دو مقاله و به‌ویژه حری (۱۳۹۰) است که فراتر از همگونی صرف، انگاره معنایی را بررسی می‌کند.

## ۳. چارچوب نظری

### ۳-۱. نظریه معنایی انگاره - بنیاد شوخ‌طبعی

نظریه معنایی انگاره - بنیاد به متون خنده‌دار کوتاه به‌ویژه در قالب جوک/لطیفه‌های تک‌خطی و

ساده<sup>۴</sup> می‌پردازد. در کل، شوخ‌طبعی<sup>۱۱</sup> را اول بار راسکین (1985) به تبعیت از نظریه زایشی - گشتاری<sup>۱۱</sup> چامسکی و برای ارائه نظریه‌ای جامع و نظام‌مند در توصیف و تبیین متون طنزآمیز کلامی<sup>۱۲</sup> مطرح و صورت‌بندی می‌کند. راسکین ابتدا در فصل دوم، طنز کلامی را از غیرکلامی<sup>۱۳</sup> باز می‌شناسد: هر متنی که از رهگذر سطوح زبانی، تأثیر کمیک و طنزآمیز تولید کند، کلامی و هر موقعیت طنزآمیز که نه از رهگذر زبان، بلکه ابزارهای غیرزبانی مثل اجرا و نمایش حاصل شود، غیرکلامی خواهد بود (Raskin, 1985: 46). به زبانی ساده، «پدیده‌های غیرزبانی را نمی‌توان با نظریه زبانی شوخ‌طبعی، تبیین کرد». از این نظر، به باور راسکین، نظریه زبانی شوخ‌طبعی نشان می‌دهد که چرا برخی متون مطایبه‌آمیزند و برخی دیگر نیستند، و متون مطایبه‌آمیز چه ویژگی‌های زبانی دارند: «این نظریه، شرایط زبانی لازم و کافی را برای خلق متون مطایبه‌آمیز تعیین و صورت‌بندی می‌کند» (Ibid: 47). راسکین برای تعیین میزان طنزآمیزی متون از توانش زبانی<sup>۱۴</sup> پیشنهادی چامسکی کمک می‌گیرد: «توانمندی گویشور بومی یک زبان برای قضاوت درباره میزان طنزآمیزی و مطایبت متون، بخشی از توانش زبانی آن گویشور است و از رهگذر نظریه زبانی صوری<sup>۱۵</sup>، تبیین‌شدنی خواهد بود» (Ibid: 51). در واقع، همان‌گونه که یک گویشور می‌تواند جملات دستوری را از نادرستی تشخیص بدهد، می‌تواند جملات و متون خنده‌دار و طنزآمیز را از جملات غیرطنز بازشناسد، لیکن، به نظر می‌آید که این توانش می‌باید متعلق به گویشور/ شنونده آرمانی باشد که از هرگونه تعصب نژادی، قومی، مذهبی و جز این‌ها به دور باشد که به گفته آتاردو (1994: 197) در عمل یافتن این گویشور/ مخاطب سخت ممکن و دیریاب است، به ویژه شنونده/ خواننده‌ای که مسائل و مشکلات خاص خود را دارد و از همه مهم‌تر هرگز تاکنون آن لطیفه/ طنز را نشنیده است (Ibid). به هر حال، راسکین برای تبیین این نظریه، از نظریه معنایی انگاره - بنیاد کمک می‌گیرد که از معناشناسی<sup>۱۶</sup> به حوزه طنز کلامی راه باز کرده است (Ibid). در نهایت، هدف راسکین این است که از رهگذر این نظریه «مجموعه شرایط لازم و کافی را برای طنزآمیزی متون صورت‌بندی کند» (Ibid: 57). در عین حال، این نظریه دست‌کم دو هدف را دنبال می‌کند: «الگوسازی توانش معنایی گویشور بومی» (Ibid: 59) در تمایز متون طنزآمیز از غیرطنزآمیز و «تبیین معنای هر جمله در هر بافت» (Ibid: 67) در راستای تولید متون طنزآمیز (Attardo, 1994: 98). همچنین، این نظریه برای نیل به این اهداف، دو مؤلفه را بررسی می‌کند: واژگان<sup>۱۷</sup> مشتمل بر اطلاعات واژگانی که با دانش

گوینده درباره معنای واژگان مشابهت دارد، و قواعد ترکیبی<sup>۱۸</sup> که معنای واژگان را در قالب تفسیر معنایی کل جمله مرتبط با آن واژگان، ارائه می‌کند (Raskin, 1985: 76). از این رو، راسکین برای تبیین نظریه معنایی متون شوخ‌طبعی این دو مؤلفه را با جزئیات تمام ریخت‌شناسی و توصیف می‌کند. سپس، نظریه معنایی شوخ‌طبعی را توصیف و تبیین می‌کند. ابتدا راسکین، سخن غیرجدی/ مطایبه‌آمیز<sup>۱۹</sup> را از سخن متعارف/ غیرجدی<sup>۲۰</sup> باز می‌شناسد. در سخن متعارف، هدف انتقال اطلاعات و تبادل خبر معنا دار است؛ حال آنکه سخن غیرجدی/ مطایبه‌آمیز چندان با تبادل اطلاعات صرف کلامی سروکار ندارد؛ بلکه با انتقال اطلاعاتی سروکار دارد که به شوخ‌طبعی و خنده منجر می‌شود. در واقع، شوخ‌طبعی - همانگونه که خواهیم دید - از ناهمگونی اطلاعات مبادله شده حاصل می‌آید و شنونده تلاش می‌کند این ناهمگونی را برطرف کند. اگر شنونده فقط به جنبه صرف انتقال اطلاعات توجه کند، کلام مطایبه‌آمیز را درک نخواهد کرد و بالطبع، نخواهد خندید؛ اما اگر به ناهمگونی پی ببرد، خواهد خندید.

### ۱-۳-۱. ساختار نظریه معنایی انگاره - بنیاد

راسکین ساختار نظریه خود را بر پایه این پیش‌فرض عمده صورت‌بندی می‌کند که هر متن به شرطی طنزآمیز خواهد بود که دو شرط را رعایت کند:  
 الف) متن جزئاً یا کلاً با دو انگاره<sup>۲۱</sup> مختلف همخوانی نشان بدهد.  
 ب) دو انگاره که با متن همخوانی دارند، از یک وجه خاص متضاد و متقابل<sup>۲۲</sup> باشند (Ibid. (99).

به تعبیر دیگر، نظریه شوخ‌طبعی راسکین دو ویژگی دارد: اینکه کل یا بخشی از متن لطیفه با دو انگاره متمایز همپوشانی دارد؛ اینکه این دو انگاره از یک وجه یا جوهی با یکدیگر تضاد دارند. در واقع، متن لطیفه‌ای دو انگاره متقابل و متضاد دارد که به نوعی عدم‌تجانس/ ناهمگونی دامن می‌زند.

در مجموع، نظریه معنایی شوخ‌طبعی شامل مجموعه‌ای از انگاره‌های در دسترس گوینده و حلقه‌های ارتباطی آن‌هاست که از رهگذر قواعد ترکیبی مختلف سامان یافته است. بر این اساس، سخن مطایبه‌آمیز سه مرحله اصلی دارد: همپوشانی<sup>۲۳</sup> انگاره‌ها، ضدیت<sup>۲۴</sup> انگاره‌ها و محرک

تغییر انگاره<sup>۲۰</sup>. در اینجا، سه واژه انگاره، تقابل و تضاد، در خنده‌دار کردن/ نکردن لطیفه نقش تعیین‌کننده دارند و سازوکار نظری راسکین در پرداختن به این ناهمگونی، توسل جستن به مفهوم انگاره است.

## ۲-۳. انگاره‌ها

واژه کلیدی در این نظریه، مفهوم انگاره است. در پژوهش راسکین، مفهوم انگاره یا مرادف‌هایی چون «چارچوب»<sup>۲۶</sup>، «سناریو»<sup>۲۷</sup> و «طرح کلی»<sup>۲۸</sup>، در اصل از روان‌شناسی شناختی<sup>۲۹</sup> و هوش مصنوعی<sup>۳۰</sup> می‌آید (Simpson, 2003: 30; Attardo, 1994). راسکین می‌نویسد: «انگاره ساختاری شناختی است که در ضمیر گویشور بومی نهادینه شده و مبین دانش و شناخت آن گویشور از بخشی از جهان پیرامونی است» (81: 1985). راسکین این تعریف را از شانک و ابلسون اخذ می‌کنند: «توالی کلیشه‌ای و از پیش تعیین‌شده کنش‌های معرف موقعیت‌های بشناخته» (Schank & Abelson, 1977:41). به زبانی دیگر، گویشوران بومی از جمله فارسی‌زبانان، یک ساختار شناختی از مجموعه اطلاعاتی درباره محیط و جهان گرداگرد خود دارند که در قالب تصورات کلیشه‌ای و دانسته در ضمیر ذهن و زبان آن‌ها نهادینه و درونی شده است و به محض دیدن، خواندن یا شنیدن آن تصورات قالبی در ذهن فعال می‌شوند. انگاره همین تصورات و دانش کلی معنایی است که حول و حوش یک واژه، کنش، و یا موقعیت شکل می‌گیرد. البته در اینجا، آشنایی از پیش خواننده با این اطلاعات معنایی در شکل‌گیری انگاره نقش مهم دارد. برای نمونه، چهره‌هایی مانند «ججی»، «نصرالدین»، «طلخک» و جز این‌ها که در حکایات ایرانی تکرار می‌شوند، تصویری شناخته و قالبی از این افراد در ذهن مخاطب ایجاد می‌کنند که در درک طنز آمیزی حکایات معطوف به این فراد، نقش اساسی دارد و عدم آشنایی خواننده با این تصورات کلیشه‌ای می‌تواند شکل‌گیری انگاره و بالتبع، فرایند درک طنز را مختل کند.

البته به هیچ رو مطمئن نیستیم معادل «اسکرپیت» در زبان فارسی یعنی «انگاره» با آنچه در زبان انگلیسی از این مفهوم به ذهن می‌آید، یکسان و یا مشابه باشد. برای نمونه، دهخدا (۱۳۷۷) ذیل واژه انگاره آورده: «هر چیز ناتمام ... نقش ناتمام خواه سایه‌دار باشد و خواه بی‌سایه ...» که البته، تعریفی مبهم است. در فرهنگ معاصر فارسی، این واژه، با «طرح ابتدایی یک موضوع،

تصویر» (صدری افشار و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۵۶) مرادف شده است. در واقع، بر این اساس، انگاره، تصور یا طرحی کلی از یک موضوع خواهد بود که شنونده از رهگذر خواندن/ شنیدن در ذهن تصور می‌کند. از این رو، انگاره و معناهای گوناگونی که ممکن است به ویژه در زبان فارسی به ذهن متبادر شود، از جمله چالش‌های مفهوم انگاره است. در اینجا پیش‌فرض، یکسانی مفهوم انگاره با واژه «اسکرپیت»، برای کاربران فارسی و غیرفارسی است.

### ۳-۳. همپوشانی انگاره‌ها

برای آنکه سخنی مطابیه‌آمیز جلوه کند، لازم است از انگاره‌های سخن به میان آورد که در ذهن خواننده با انگاره دیگر جزئاً و یا تماماً همپوشانی پیدا کند. به دیگر سخن، انگاره به گونه‌ای توصیف شود که دو برداشت و یا دو معنای مشابه و نزدیک به هم را به ذهن خواننده متبادر کند.

### ۳-۴. تضاد/ تقابل انگاره‌ها

بر اساس نظریه معنایی، در متون خنده‌دار، علاوه بر اینکه تمام متن یا بخشی از آن با دو انگاره معنایی متصور برای خواننده همپوشانی دارد، دو انگاره همپوشان را نیز در تقابل و یا تضاد با هم قرار می‌دهد. در واقع، همپوشانی صرف دو انگاره کفایت نمی‌کند و متن را خنده‌دار جلوه نمی‌دهد؛ زیرا در متون مبهم، استعاری، مجازی، تمثیلی، اسطوره‌ای، تلمیحی، و جز این‌ها نیز پای دو انگاره در میان است که با هم همپوشانی پیدا می‌کنند. این متون الزاماً سرگرم‌کننده و خنده‌دار نیستند (Attardo, 1994:203)، بلکه لازم است دو انگاره معنایی نیز با هم در تضاد و تقابل باشند. راسکین در تحلیل ۳۲ لطفه (Raskin, 1985:107-110) درمی‌یابد که راز طنزآمیزی آن‌ها در تضاد انگاره‌هاست و این تضادها انواع و اقسام مختلف دارند؛ لیکن مبنای همه این انواع این است که در آن‌ها، موقعیتی وجودی در برابر موقعیتی غیرووجودی (Raskin, 1985: 108) قرار می‌گیرد؛ یعنی یا این موقعیت‌ها در واقعیت موجودند یا موجود نیستند. آتاردو (1994) انگاره وجودی/ غیرووجودی<sup>۳۱</sup> پیشنهادی راسکین و مصادیق آن را در سه دسته جای می‌دهد: واقعی/ غیرواقعی<sup>۳۲</sup>، متعارف/ غیرمتعارف<sup>۳۳</sup>، و محتمل/ غیرمحتمل<sup>۳۴</sup>، که جملگی تضادهای بنیادین میان موقعیت‌های حقیقی/غیرحقیقی به‌شمار می‌آیند (Ibid.: 204). راسکین این تضادها را «اساس زندگی بشر» می‌داند (1985: 113) و سه مقوله وجودی بشر را



تضادهای جنسیت‌محور، قوم‌محور، و سیاست‌محور معرفی می‌کند (Ibid: 114). در واقع به زبانی ساده‌تر، یکی از انگاره‌ها، وجودی، دیگری غیروجودی، یکی واقعی، دیگری غیرواقعی، یکی متعارف، دیگری نامتعارف، و یکی محتمل و ممکن، و دیگری نامحتمل و ناممکن تصویر می‌شود.

### ۳-۵. محرک تغییر انگاره

علاوه بر هم‌پوشانی و تضاد انگاره‌ها، عاملی دیگر که راسکین و آتاردو آن را ذکر می‌کنند، محرک تغییر انگاره است. این عامل محرکی است که مسیر ذهن شوخی‌شنو را از انگاره‌ای که نخستین بار در ذهن آورده است، به انگاره دوم تغییر مسیر می‌دهد. به تعبیر راسکین (1985: 36; Hempelmann, 2000: 114) در عمده لطیفه‌های ساده تک‌خطی، محرک‌های تغییر انگاره خود را در قالب «ابهام<sup>۳۵</sup>» و «تناقض<sup>۳۶</sup>» نشان می‌دهند. در مجموع، کارکرد اصلی این نوع محرک‌ها - چه ابهام چه تناقض - ایجاد نوعی ناهمگونی یا عدم تجانس است که عامل اصلی طنزآمیزی متون در نزد شنونده/خواننده است.

حال، برای کاربردی نظریه انگاره معنایی به سراغ حکایات کتاب *رساله دلگشا* اثر عبید زاکانی می‌رویم.

### ۴. پیکره دادگانی و روش پژوهش

*رساله دلگشا* دو بخش حکایت دارد: حکایات عربی و حکایات فارسی. مجموع حکایات در نسخ مختلف، متفاوت است. برای نمونه محبوب (1999) در تصحیح خود ۸۴ حکایت را ذیل بخش عربی (با ترجمه فارسی)، و ۱۳۹ حکایت را ذیل بخش فارسی، و ادامه این حکایات (از ۱۴۰ تا ۲۴۵) را ذیل اثر دیگر عبید، یعنی *مکتوب قلندر* جای داده است. در عوض، اتابکی (۱۳۸۴)، ذیل بخش عربی، ۱۱۶ حکایت (همراه با ترجمه فارسی)، و ذیل بخش فارسی، ۲۵۴ حکایت را آورده است. در این جستار، برای کاربردی نظریه انگاره معنایی، پیکره دادگانی از مجموع ۲۴۵ حکایات فارسی *رساله دلگشا* به تصحیح محبوب انتخاب شده که نسبت به تصحیح اتابکی، کامل‌تر و جامع‌تر است.

در روش پژوهش، ابتدا مجموع حکایات بخش فارسی *رساله دلگشا* و ادامه آن‌ها در *مکتوب قلندران* به تصحیح محجوب بازخوانی و تلاش می‌شود که حکایات جدی از غیرجدی طنزآمیز (طبق دسته‌بندی راسکین) بازشناخته شود. حکایت غیرجدی طنزآمیز طبق تقسیم‌بندی منگینی، به سه دسته طنز سیاسی، طنز اخلاقی، و طنز اقلیمی/ قومیت‌محور تقسیم می‌شوند. از این میان، طنزهای سیاست و جنسیت‌محور رساله را کنار می‌گذاریم و برای ارائه یافته‌هایی مشخص‌تر، حکایت طنزآمیز قومی و اقلیمی را در می‌آوریم. با این حال، در میان طنزهای اقلیمی حکایاتی یافت می‌شوند که به موضوعات تابو می‌پردازند. این نوع طنزها را نیز از دایره بررسی کنار می‌گذاریم. از میان طنزهای اقلیمی، طنزهایی با محوریت قزوین و قزوینیان که در اصل زادگاه شخص عبید بوده است، بیشترین بسامد را دارد (۲۰ حکایت). از این تعداد، ۴ حکایات موضوع تابو دارد. در مجموع، ۱۶ حکایت غیرجدی اقلیمی با محوریت قزوینیان مورد بررسی قرار گرفتند تا میزان طنزآمیزی و سازوکار حاکم بر آن‌ها و درواقع، کاربست نظریه معنایی انگاره - بنیاد در آن‌ها بررسی و تحلیل شود. از این رو، ابتدا منتخب چند حکایت رساله با محوریت قزوینیان تحلیل می‌شود و سپس، ساز و کارهای حاکم بر ۱۶ حکایت مورد بررسی، تحلیل می‌شوند.

#### ۴-۱. توصیف و تحلیل نظریه معنایی انگاره - بنیاد در طنزهای قزوینی *رساله دلگشا*

عبید در حکایات فارسی در ۲۰ مورد به قزوین و قزوینیان اشاره کرده و رفتارهای مختلف آن‌ها را به تصویر کشیده است. این حکایت در نسخه محجوب عبارت‌اند از: حکایات شماره: ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۴۵، ۵۵، ۶۹، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۴. در اینجا، ابتدا منتخب چند حکایت فارسی *رساله دلگشا* را از منظر نظریه انگاره معنایی راسکین تحلیل و بررسی می‌کنیم.

۱) قزوینی‌ای در تابستان از بغداد می‌آمد. یکی در راه پرسید که از کجا می‌آیی؟ گفت: از بغداد. گفت: آن‌جا چه می‌کردی؟ گفت: عرق (زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۰۱ ح. ش. ۱۵۸) <sup>۳۷</sup>. در اینجا، چند انگاره، فعال و با هم ترکیب می‌شوند. ابتدا، انگاره «قزوینی» فعال می‌شود. این نام در فرهنگ طنز عامیانه ایرانی و مطایبات روزمره، چندین معنا دارد و سادگی، ابله‌ی و سفاهت از جمله آن‌هاست (Brookshaw, 2012). در اینجا، انگاره «قزوینی» در تضاد با «اهل

قزوین نبودن» نیز قرار می‌گیرد. انگارهٔ دوم «تابستان» و حس گرما و تعطیلی و فصل کار و برداشت محصولات کشاورزی است که دست‌کم در فرهنگ ایرانی اموری دیرآشناست. انگارهٔ سوم، از واژهٔ «بغداد» به ذهن می‌آید که به‌ویژه در فصل تابستان، گرم و سوزان است. انگارهٔ چهارم، از کلمهٔ استفهام «چه»، اسم «کار» و کنش/ فعل «کردن» حاصل می‌آید. «کار» در مقام اسم، «هر نوع فعالیت طبیعی یا مکانیکی؛ فعالیت روزمره و اصلی؛ فعالیت ارادی هدفمند؛ مهارت یا توانایی انجام دادن کاری» (صدری افشار، ۱۳۸۷: ۷۶۵، ذیل همین واژه) است. فعل «کردن» در مقام مصدر، متعدی، و لازم، «فعلی همکرد» (همان، ۷۸۶) است که چندین معنای متعدی و لازم دارد از جمله: «کاری انجام دادن، در وضعی قرار دادن، وظیفه‌ای را انجام دادن (متعدی) و به وضع یا حالتی درآمدن، بیرون کردن، تکرار کردن، در سمتی قرار گرفتن» (همان‌جا). این سه واژه در ترکیب با هم، کنش استفهامی «آنجا چه می‌کردی؟» را ایجاد می‌کند. درواقع، پرسیده می‌شود قزوینی در بغداد چه نوع کاری را انجام می‌داده و یا چکار می‌کرده است؟ در اینجا، انگارهٔ «کار کردن»، در دو معنای متعدی و لازم فعال می‌شود. از قزوینی سؤال می‌شود در بغداد چه کاری و حرفه‌ای را انجام می‌داده است؟ (معنای متعدی). قزوینی قاعداً باید به شغل و حرفه‌ای که انجام می‌داده است، اشاره کند و برای نمونه، بگوید فلان و بهمان کار را انجام می‌داده است. در اینجا، فعل «کردن» به مفعول با واسطه نیاز دارد. لیکن، قزوینی در پاسخی که می‌دهد: «عرق کردن»، به وجه لازم این فعل اشاره می‌کند که همکرد «کردن» و «عرق» است. درواقع، قزوینی می‌گوید آنجا «کاری» را انجام نمی‌داده، «عرق» می‌کرده است. با این وصف، دو انگارهٔ «کاری را کردن» در برابر «عرق کردن» قرار می‌گیرد که دو انگارهٔ متقابل است و با هم هم‌پوشانی کامل نیز دارند. لیکن، قزوینی از روی سادگی شاید، عبارت «در بغداد چه کاری را انجام می‌دادی؟» را به گونه‌ای دیگر «برداشت» می‌کند و جوابی دیگر می‌دهد که مضمون آن این است: از بس آنجا گرم بود و طاقت‌فرسا و از بس به‌شدت کار می‌کردم، بغداد عرق مرا درآورد؛ یعنی در آنجا از گرما، عرق {می‌کردم}، که البته پاسخی خلاف انتظار پرسنده است. انتظار پرسنده از این پرسش جدی بی‌آنکه قصد شوخی در میان باشد و پاسخ جدی قزوینی به این پرسش بی‌آنکه قصد شوخی داشته باشد، دو انگارهٔ معنایی هم‌پوشان ایجاد می‌کند. درواقع، «کار کردن» (موقعیت متعارف) و «عرق کردن» (موقعیت نامتعارف) با پرسش «چه کاری را می‌کردی؟» هم‌پوشانی کامل دارند که دو انگارهٔ متضاد و درست‌تر بگوییم، در تقابل هستند. این

تقابل، با پرسش «چی» در مقام محرک تغییر انگاره، سبب ابهام/ دومعنایی می‌شود. قزوینی با پاسخی غیرمتعارف که می‌دهد و لب مطلب لطیفه است، ابهام را برطرف می‌کند. البته در اینجا، اطلاعات دانشنامه‌ای از شهر بغداد و قزوین و نیز تبادل معناهایی که ممکن است از هم‌نشینی واژگان «قزوینی»، «سخت کار کردن»، «تابستان بغداد» و البته فعل لازم «عرق کردن»، به ذهن خواننده خطور کند نیز نباید غفلت کرد: عرق کردن قزوینی در تابستان بغداد به سبب سختی کاری که انجام می‌داده است. نکته اینجاست که قزوینی به چه کار سختی آن هم در تابستان بغداد مشغول بوده که عرق او را درآورده است؟ البته، پاسخی سرراست به این پرسش نمی‌توان داد؛ لیکن دو معنا دور از ذهن نخواهد بود. اینکه، در فرهنگ عامیانه ایرانی، از بار معنایی منفی «عرق کردن» که کنایه از هیچ کاری نکردن و نیز مجازاً «شرمسار شدن» (همان-جا) است نیز نباید غافل بود. دیگر اینکه، از هم‌نشینی «کار کردن» و «عرق‌ریزی» جسمی قزوینی در تابستان بغداد، معنایی تابو نیز می‌تواند مستفاد شود. در مجموع، انگاره‌های این لطیفه از نوع مرکب است که سیری گاه‌شمارانه ندارند؛ بلکه با هم هم‌پوشانی کامل دارند که به نوعی جناس (pun) هم دامن می‌زنند و جناس‌ها از جمله علل تولید شوخ‌طبعی محسوب می‌شوند که حری (۱۳۹۰) به طور کامل به آن پرداخته است.

۲) قزوینی را پسر در چاه افتاد. گفت: جان بابا، جایی مرو تا من بروم و رسن بیاورم، و تو را بیرون کشم (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۹۳، ح. ش. ۱۲۳؛ همچنین نک: زاکانی، ۱۳۸۳: ۷۳).

در این حکایت نیز دو انگاره «در چاه افتادن» و «بیرون آمدن از چاه» فعال می‌شود و انگاره «جایی رفتن» حکم محرک تغییر انگاره اول به دوم را ایفا می‌کند: قزوینی تصور می‌کند حال که پسرش در چاه فرو افتاده است، می‌تواند «از آنجا بروم» و برای نمونه، به سبب آنکه خردسال است، جایی گم و گور شود (موقعیتی نامتعارف)، حال آنکه، فرو افتاده در چاه را امکان نیست - به فرض صدمه ندیدن - به جایی بروم (موقعیتی متعارف). با این حال، قزوینی به سبب آنچه به دلیل نبود واژه‌ای بهتر آن را می‌توان «خلاً اطلاعاتی در ساختار دانش» نامید، تصویری ناقص از انگاره «چاه» در ذهن می‌آورد که این تصور ناقص با تصور کلیشه‌ای و دانسته درباره «چاه» همخوانی پیدا نمی‌کند. این ناهمخوانی یا «خلاً اطلاعاتی در ساختار دانش» درباره «چاه» از بلاهت و ساده‌دلی قزوینی سرچشمه می‌گیرد و از همین روست که خطاب به پسر می‌گوید جایی نرو تا او رسن بیاورد و نجاتش دهد. در واقع، طبیعی است پسر بچه‌ای که

در ته چاه است - به فرض زنده ماندن - نمی‌تواند از چاه بیرون آید و جایی برود؛ لیکن قزوینی که ساده‌دل است و تصور و اطلاعاتی ناقص از «ساختار دانش» درباره چاه دارد، پیشنهاد آوردن رسن را مطرح می‌کند. این دو انگاره، تماماً هم‌پوشانی و تقابل دارند و انگاره از نوع، تضاد و تقابل است. در اینجا، «قزوینی» انگاره‌ای را در ذهن خواننده زنده می‌کند که ویژگی‌های خاص دارد (از جمله سادگی و سفاقت) و دست‌کم خواننده ایرانی با این ویژگی‌ها که از نوع طنز «اقلیمی» است، آشنایی دارد. در اینجا می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ممکن است بخشی از طنز اقلیمی و یا حتی قومیت‌محور، به سبب نقص اطلاعاتی در ساختار دانش درباره پدیده‌ای باشد که عامل و یا کارگزار طنز اقلیمی است و در اینجا قزوینی بدان دچار است. از این حیث، بخشی از طنز آمیزی طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز قومیت‌محور، از خلأ اطلاعاتی در مفهوم‌پردازی «انگاره» حاصل می‌آید. این نقص در صورت تداوم می‌تواند به مجموعه کنش‌ها یا کارکرد (در اصطلاح پراپ) ختم شود که خود می‌تواند معرف نقشی باشد که کارگزار طنز اقلیمی ایفا می‌کند. متقابلاً، این نقش می‌تواند موجد مجموعه کنش‌ها/ کارکردها باشد. از این رابطه می‌توان به کارکرد معرف نقش و نقش موجد کارکرد یاد کرد که حری به تفصیل آن را در قصه‌های عامیانه طنز آمیز فارسی بررسی کرده است.

۳) قزوینی با سپری بزرگ به جنگ ملاحظه<sup>۲۸</sup> رفته بود. از قلعه، سنگی بر سرش زدند و سرش بشکست. برنجید و گفت: ای مردک، کوری؟ سپر بدین بزرگی نمی‌بینی و سنگ بر سر من می‌زنی (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۹۳، ح. ش. ۱۲۰؛ زاکانی، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۳، با جایگزینی «شخصی» با «قزوینی»).

تصور و درواقع، خلأ اطلاعاتی در ساختار دانش که فرد از شرکت در جنگ با سپری بزرگ، و به ویژه در جنگ با ملاحظه دارد (موقعیتی نامتعارف)، و اتفاقی که در جنگ در معنای واقعی کلمه رخ می‌دهد مبنی بر اینکه جنگ شوخی‌بردار نیست و سپر بزرگ هم جلو صدمه را نمی‌گیرد (موقعیت متعارف)، دو انگاره مخالف، هم‌پوشان، و متقابل ایجاد می‌کند. مرد انتظار دارد حالا که با سپر بزرگ در جنگ با ملاحظه شرکت کرده است، سنگ به سپر بخورد و آسیبی بدو نرسد (انگاره نامتعارف)؛ حال آنکه جنگ است و شوخی‌بردار هم نیست و سرش را نشانه می‌روند (انگاره متعارف)؛ در عین اینکه «سپر» و «سر» جناس زائد میانی نیز محسوب می‌شوند. در اینجا، دو انگاره از نوع تقابل و تضاد است و نیز تقابل دو انگاره به سبب نقص

اطلاعاتی درباره جنگ ایجاد می‌شود.

۴) جمعی قزوینیان به جنگ ملاحظه رفته بودند. بازگشتند، هر یک سر ملحدی بر چوب کرده، می‌آورد. یکی پایی بر چوب می‌آورد. پرسیدند: که این را کشت؟ گفت: من! گفتند: چرا سرش نیاوردی؟ گفت: تا من رسیدم سرش برده بودند (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۷۷، ح. ش. ۱۸؛ زاکانی، ۱۳۸۳: ۸۰، با جایگزینی «جمعی وردکی»).

در اینجا نیز، انگاره اصلی شرکت در جنگ است؛ لیکن در دل همین انگاره دو انگاره فرعی اما مخالف، هم‌پوشان، و متقابل شکل می‌گیرد: سر آوردن و پا آوردن. در جنگ معمولاً آوردن سر اهمیت بیشتر دارد و بیانگر شجاعت جنگجوست (موقعیت متعارف). «وردکی» برای اینکه نشان بدهد در جنگ مشارکت داشته، پایی را بر چوب می‌کند، غافل از اینکه آنچه در جنگ زیادت می‌کند، سر و دست و پای است (موقعیت نامتعارف). دو انگاره متضاد که از تقابل این دو موقعیت بافت‌مدار متعارف / نامتعارف در ذهن خواننده شکل می‌گیرد، ایجاد طنز کرده است. البته در اینجا اسم وردکی انگاره‌ای را در ذهن ایجاد می‌کند که تا حدودی به اطلاعات برون‌متنی خواننده بستگی پیدا می‌کند. در واقع، سادگی و سفاکت که از رهگذر خلأ اطلاعاتی در ساختار دانش امور حاصل می‌شود، از ویژگی‌های طنز اقلیمی و از جمله طنز وردکیان است، چنانکه در طنزهای قزوینی مرسوم است.

۵) قزوینی پای راست بر رکاب نهاد و سوار شد. رویش از کفل اسب بود. گفتند: چرا باژگونه بر اسب نشست‌ای. گفت: من باژگونه نشسته‌ام، اسب چپ بوده است (محبوب، ۱۹۹۹: ۲۷۸، ح. ش. ۲۴؛ نیز زاکانی، ۱۳۸۳: ۸۱ با تغییر قزوینی به وردکی).

در اینجا نیز سوار بر اسب شدن یک کلان انگاره است که دو انگاره مخالف، هم‌پوشان و متضاد دارد: باژگونه بر اسب نشستن (موقعیت نامتعارف) و درست بر اسب نشستن (موقعیت نامتعارف) در تضاد با یکدیگر هستند. «با پای راست» محرک تغییر انگاره است. قزوینی از روی سادگی و به سبب خلأ اطلاعاتی که از طرز سوار شدن بر اسب دارد، با پای راست سوار بر اسب می‌شود؛ حال آنکه باید با پای چپ سوار می‌شد. با این حال، باژگونه سوار شدن خود را نمی‌بیند؛ بلکه علت را چپ بودن اسب معرفی می‌کند. در اینجا نیز، آشنایی خواننده با ویژگی سنخی قزوینیان/وردکیان - که از مجموعه کنش‌ها/کارکردهای معرف نقش آن‌ها حاصل می‌آید - در درک طنز آمیزی حکایت مؤثر است. در واقع، طنز آمیزی حکایت تا حدود بسیاری به آشنایی

با ویژگی‌های قزوینیان بستگی دارد که سادگی، سفاقت و ابله‌ی از جمله آن‌هاست. اینجا نیز سادگی و سفاقت معرف نقش قزوینیان است و این نقش که در طنزهای اقلیمی شاخص است، موجد کنش‌هایی می‌شود که به بروز رفتارهای ابلهانه منجر می‌گردد.

در مجموع، عبید در این طنزهای اقلیمی و به طریق اولی قزوینی، فرد یا افرادی از اهالی قزوین را در دو موقعیت متقابل همپوشان قرار می‌دهد. در این نوع حکایات، دو موقعیت متقابل تصویر می‌شود: در یک موقعیت، قزوینی یا قزوینیان در وضعیت متعارف و معمولی تصویر می‌شوند، در موقعیتی دیگر، رفتار قزوینی وضعیتی نامتعارف ایجاد می‌کند و تقابل این دو موقعیت ایجاد طنز می‌کند؛ لیکن به‌نظر می‌آید در طنزهای قزوینی *رساله دلگشا* موقعیت نامتعارف که قزوینی ایجاد می‌کند، عمدتاً ناشی از نوعی خلأ اطلاعاتی باشد که قزوینی در ساختار دانش درباره امور و پدیده‌ها دارد. برای نمونه، تصور ناقصی که قزوینی از شرکت در جنگ با ملاحظه حتی با سپر بزرگ دارد (حکایت ۱۸)، یا خلأ اطلاعاتی که از نحوه نشستن بر اسب دارد (حکایت ۲۴)، یا برداشت نادرستی که از آزاد کردن اموال به شکرانه حضور در مکانی مقدس دارد (حکایت ۲۶)، یا بلاهتی که از خود در نبرد با شیر نشان می‌دهد (حکایت ۴۵)، یا نقصان اطلاعاتی که از مسائل تاریخی مذاهب دارد (حکایت ۵۵)، یا استدلال احمقانه‌ای که به سبب گم نشدن در شهر ارائه می‌کند (حکایت ۶۹)، یا برهان خلف نادرستی که برای پنهان کردن تیر ارائه می‌کند (حکایت ۱۰۱)، یا دلیل مضحکی که برای قرار گرفتن در کفن کهنه به همراهان می‌گوید (حکایت ۱۷۲)، یا سفاقتی که از خود در نشان گرفتن انگشتری در کوچه بروز می‌دهد (حکایت ۱۹۸)، و درنهایت، کودنی و حماقتی که از خود در مقام عسس شهر نشان می‌دهد (حکایت ۲۲۸).

در همه این حکایات، چند ویژگی قزوینیان از همه شاخص‌تر است: سادگی، سفاقت، ساده‌دلی، بلاهت، و حماقت. این ویژگی‌ها جلگی در تمام ۱۶ حکایت مورد بررسی این جستار مشهود است. حال، پرسش اینجاست که این ویژگی‌ها را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ آنچه مسلم است این است که در این حکایات، قزوینی مجموعه کنش‌ها یا اعمالی را در قالب انگاره‌هایی نامتعارف انجام می‌دهد که در تقابل با انگاره‌های متعارف قرار می‌گیرند. این کنش‌ها و اعمال رنگ تکرار که پیدا می‌کنند، به خصیصه ثابت این افراد بدل می‌شوند که به تبعیت از پراپ<sup>۳۹</sup> (1928) می‌توان از آن‌ها به خویشکاری/ کارکرد ویژه تعبیر کرد. در اینجا، طرز عمل و رفتار

قزوینی که سادگی و سفاقت و ابله‌ی و جز این‌هاست، کنش اصلی حکایت را در مقام یک واحد روایی به جلو می‌برد تا به انتها برساند. این طرز عمل و رفتار را خویشکاری قزوینی می‌نامیم. در حکایت جدی مثل *قصه‌های پریان* که پراپ بررسی می‌کند، تعداد این کارکردها، ۳۱ کارکرد است. در متون طنزآمیز کوتاه مانند حکایات *رساله دلگشا* و به طریق اولی، طنزهای اقلیمی معطوف به قزوینیان، این تعداد معمولاً از سه کارکرد ویژه فراتر نمی‌رود:

قزوینی در موقعیتی متعارف قرار می‌گیرد (کارکرد اول).

قزوینی در این موقعیت متعارف، رفتاری نامتعارف نشان می‌دهد (کارکرد دوم).

رفتار نامتعارف قزوینی، حکایت را به لب مطلب می‌رساند (کارکرد سوم).

حال، آنچه طنزهای قزوینی را - که جملگی جزو طنز اقلیمی محسوب می‌شوند - ممکن است از هم متمایز کند، به کارکرد دوم مربوط می‌شود؛ یعنی طرز رفتار نامتعارفی که قزوینی از خود نشان می‌دهد. از این نظر می‌توان بر اساس این کارکرد دوم، طنز قزوینی *رساله دلگشا* را به چند نوع تقسیم کرد. در یک نوع، طرز رفتار قزوینی از روی سادگی و سفاقت است. در دسته‌ای دیگر، طرز رفتار از روی بلاغت است، و در دسته‌ای دیگر از روی غرور و خودخواهی. شگفت اینکه، براکشاو (2012) نیز که طنزهای قزوینی *رساله دلگشا* را به دسته‌های مشابه تقسیم‌بندی کرده است - قزوینی ابله (حکایات فارسی در محبوب، 1999)، قزوینی ساده‌لوح (حکایات فارسی در محبوب، 1999)، قزوینی متعصب (حکایات فارسی: ۱۸، ۲۶، ۵۵، ۱۲۰)؛ قزوینی ترسوی پرباد (حکایات فارسی: ۴۵، ۱۳۹، ۲۴۳) - دلیل یا دلایلی برای این تقسیم‌بندی اقامه نکرده و فقط قزوینیان را «جمع ابلهان» و شهر قزوین را «شهر ابلهان» نامیده است. از این نظر، تقسیم‌بندی بر اساس خویشکاری / کارکرد می‌تواند راهگشا باشد. بنابراین، می‌توان به تبعیت از دستوریان روایت و به‌ویژه برمون<sup>۴</sup> (1973) (Malti-Douglas, 1985: 26)، حکایات طنزآمیز قزوینیان *رساله دلگشا* را واحدهای روایی خودبسندگی تعریف کرد که در آن‌ها قزوینیان نقش یا نقش‌های سفاقت و بلاغت را ایفا می‌کنند و این بلاغت و سفاقت خود می‌تواند معرف این نقش‌ها باشد. در دستور زبان روایت و به‌ویژه در رویکرد برمون (1973) که متأسی از الگوی پراپ (1928) است از این رابطه متقابل به نقش موجد کنش و کنش معرف نقش یاد می‌کنند. این رابطه متقابل همان است که برمون به تبعیت از پراپ آن را کارکرد می‌نامد و آن را تعامل میان کنش و نقش تعریف می‌کند (Malti-Douglas, 1985: 26).



در مجموع، در این ۱۶ حکایت، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ممکن است بخشی از طنز اقلیمی و یا حتی قومیت‌محور، به سبب نقص اطلاعاتی در ساختار دانش درباره پدیده‌ای باشد که عامل و یا کارگزار طنز اقلیمی و در اینجا قزوینی، بدان دچار است. از این حیث، بخشی از طنزآمیزی طنز اقلیمی و به طریق اولی، طنز قومیت‌محور از خلأ اطلاعاتی در مفهوم‌پردازی «انگاره» حاصل می‌آید. این نقص در صورت تداوم می‌تواند به مجموعه کنش‌ها یا کارکرد (در اصطلاح پراپ) ختم شود که خود می‌تواند معرفِ نقشی باشد که کارگزار طنز اقلیمی ایفا می‌کند. متقابلاً، این نقش می‌تواند موجد مجموعه کنش‌ها/ کارکردها باشد. از این رابطه می‌توان به کارکرد معرف نقش و نقش موجد کارکرد یاد کرد.

## ۵. نتیجه

هدف از این جستار این است که نظریه انگاره معنایی شوخ‌طبعی و یا طنز کلامی را توصیف و کاربرست آن را در حکایات *رساله دلگشا* اثر عبید زاکانی تحلیل و بررسی کند. همه بحث نظریه انگاره معنایی که ابتدا راسکین (1985) به تبعیت از دستور زایشی چامسکی و به‌ویژه مفهوم دستوری بودن و توانش زبانی، پیشنهاد می‌کند این است که متون جزئاً و کلاً دو انگاره مخالف دارند و این دو انگاره در تضاد و تقابل با یکدیگرند. پس از بررسی مفهوم انگاره، ساختار انگاره معنایی و به‌ویژه تضاد انگاره‌ها، هم‌پوشانی و محرک تغییر انگاره‌ها به تفصیل تبیین و کاربرست آن‌ها در چند حکایت منتخب *رساله دلگشا* توصیف شد. در تحلیل و بررسی حکایات، به تبعیت از راسکین و آتاردو، ابتدا دو نوع حکایت را از هم بازشناختیم: حکایات واجد طنز و حکایات فاقد طنز، یا همان که راسکین آن‌ها را متون غیرجدی در برابر متون جدی می‌نامد. متون جدی شروط پیشنهادی نظریه راسکین را رعایت نمی‌کنند و متون غیرجدی این دو شرط را رعایت می‌کنند. آنگاه، حکایات واجد طنز *رساله دلگشا* را بر اساس مضمون و درون‌مایه، در چند محور کلی جای دادیم: طنز سیاست‌محور، طنز اخلاق‌محور (از جمله طنز تابو‌محور و طنز مذهب‌محور)، و طنز قوم‌محور (مشمول بر طنز اقلیمی). راسکین (1985: 222) تمام طنزهایی را که به مشی حکومتداری و طرز اداره جامعه مربوط می‌شود و کارگزاران و مسائل مربوط به آن‌ها را در تیررس نگاه دارد، در محور طنز سیاسی جای می‌دهد. طنز اخلاق‌محور نیز مسائل مرتبط با رعایت/عدم رعایت اخلاقیات و موارد مرتبط با آن از جمله تابوها و موضوعات مذهبی

را در جامعه نشانه می‌رود. طنز قوم‌محور و اقلیمی نیز، مسائل مرتبط با اقوام مختلف ساکن در جوامع و مناطق مختلف جغرافیایی را شامل می‌شود. در نگاهی کلی، این انواع طنز در همه آثار عبید و از جمله حکایات *رساله دلگشا* و جوه غالب محسوب می‌شوند؛ لیکن، یک نکته درباره طنز عبید گفتنی است و آن اینکه این طنزها خلاف طنزهای مورد اشاره راسکین، وجوه شفاهی و محاوره‌ای ندارند؛ بلکه عمدتاً تاریخ وابسته و ادبی محسوب می‌شوند. با این همه، بیشتر این طنزها، شروط پیشنهادی راسکین را رعایت کرده‌اند و از منظر نظریه انگاره معنایی بررسی‌شدنی هستند.

باری، برخی حکایات را ذیل عنوان کلی «طنز قومی» و یا «طنز اقلیمی» قرار دادیم. راسکین (180: 1985) طنز قوم‌محور را «واجد شماری انگاره‌ها و تضادها» می‌داند که در ضمیر دل و جان «گویندگان و شنوندگان» این نوع طنز نهادینه و به باور آن‌ها بدل شده است. این انگاره‌ها نه بخشی از توانش معنایی گویشور بومی است و نه بخشی از دانش او درباره جهان؛ بلکه از نوع اطلاعات دانشنامه‌ای است. راسکین جمع‌بندی می‌کند: «انگاره‌های قومی، کلیشه‌ای، ساختگی، و داستانی است» (*Ibid*). براکشاو (2012) می‌نویسد:

روی صحبت بسیاری از حکایات فارسی عبید با تصورات قالبی مرتبط با اهالی شهرهای مختلف (قزوین، شیراز، قم، کاشان و همدان) و مناطق/ولایات خاص (خراسان و گیلان)، و در اصل با حماقت یا بدلگی اهالی این شهرها/ولایات است.

در این میان، بسامد ارجاع به قزوین و شیراز، یعنی دو مکان حضر و سفر شخص عبید از سایر مناطق جغرافیایی بالاتر است. در نهایت نیز طنز قزوینی و انواع آن از جمله قزوینی ابله و ساده‌لوح با ذکر نمونه حکایات، توصیف شد. اکنون چند یافته:

(۱) حکایات *رساله دلگشا* نشان می‌دهند که مفهوم انگاره، تقابل انگاره‌ها و محرک تغییرانگاره‌ها در ایجاد طنز و خنده نقش مؤثر دارند.

(۲) یک بخش از طنزهای *رساله دلگشا* طنزهای اقلیمی است و در این میان، طنز قزوینی بسامد بالا دارد.

(۳) تلاش شد که ویژگی طنز قزوینی بر اساس خویشکاری/کارکردهای ویژه این افراد تبیین شود. بر این اساس، سه کارکرد در قالب دو انگاره متعارف/نامتعارف و یک کارکرد در قالب لب مطلب شناسایی شد.

۴) بر اساس سه کارکرد، یک الگوی تکرارشونده به تبعیت از دستوریان روایت، به دست آمد: نقش قزوینی موجب کنش‌های سفاهت و بلاهت، و کنش‌های سفاهت و بلاهت معرف نقش قزوینی.

با این همه، انتظار می‌رود با کاربردی نظریه انگاره معنایی بتوان برای تحلیل علل و عوامل عمده لطفه‌پردازی در پیکره عظیم آثار منشور زبان فارسی، راهکارها و الگوها و چارچوبی مشخص جست‌وجو کرد.

### ۶. نگاهی انتقادی به نظریه معنایی انگاره - بنیاد

گرچه رویکرد راسکین و آتاردو، رویکردی جامع و مانع در بررسی شوخ‌طبعی کلامی است؛ اما خالی از عیب و ایراد هم نیست و پیش از همه خود راسکین، و به‌ویژه راسکین و آتاردو (1991) به برخی از کاستی‌ها اشاره کرده‌اند. همچنین، آتاردو (1993) به تفصیل به دیدگاه‌های مختلف به این نظریه اشاره کرده است. اول اینکه، خود راسکین لطفه‌ها و طنزهایی را بررسی می‌کند که تک‌خطی و ساده‌اند؛ لیکن خود او به لطفه‌های چندخطی و پیچیده، و بالتبع چندانگاره‌ای نیز اشاره می‌کند که با نظریه انگاره معنایی سازگاری نشان نمی‌دهند؛ لیکن با استناد به این گفته پوپر که ابطال‌پذیری نظریه، مبین درستی آن نظریه است، از نظریه خود دفاع می‌کند (Raskin, 1985:132).

دوم، مفهوم انگاره که اساسی‌ترین بحث در این نظریه به شمار می‌آید، اصلی‌ترین نقطه ضعف آن نیز محسوب می‌شود. در واقع، ایراد اصلی به این مفهوم این است که بسیار کلی و قاعده‌ناپذیر است. در واقع، قاعده‌ای معتبر برای انتخاب و تعیین انگاره‌ها در دست نیست. همچنین، راسکین صرفاً بر دو نوع انگاره تأکید می‌کند. پرسش اینجاست که چرا فقط دو انگاره و نه مثلاً، سه و یا چهار انگاره. نکته اینجاست که در لطفه ممکن است بیش از یک انگاره و بلکه چندین انگاره فعال شوند. اگر چندین انگاره فعال شوند، آنگاه برداشت‌ها و تعبیر نیز چندگانه خواهند بود. در عین اینکه، انگاره‌ها فقط در جوک تک‌خطی که مورد نظر راسکین است، حضور ندارد؛ بلکه به سبب آنکه ساز و کار آن‌ها، معناشناختی است، در تجنیس و بازی‌های کلامی نیز یافت می‌شوند. همچنین، به گفته آتاردو (1993)، این نظریه دلایلی متقن برای تمایز سه موقعیت واقعی/غیرواقعی، متعارف/نامتعارف، و محتمل/نامحتمل، در انواع مختلف جوک،

ارائه نمی‌کند. در عین اینکه، راسکین (2017) این نظریه را به فناوری معنایی هستی‌شناختی شوخ‌طبعی (OSTH) گذر داده که بسی کامل‌تر و پیچیده‌تر است.

سوم، این نظریه در تمام لطایف/جوک‌ها و به‌ویژه لطایف و متون طنز غیرجوک در سایر فرهنگ‌ها و زبان‌ها از جمله حکایات مطایبه‌آمیز ایرانی، کارایی تمام و کمال ندارد و در واقع در این فرهنگ‌ها، متون به‌سبب غیر آنچه راسکین می‌گوید، مطایبه‌آمیز و خنده‌دار محسوب می‌شوند و در آن‌ها، دلیل خنده، صرف هم‌پوشانی و تضاد انگاره‌ها نیست و پای علل دیگر نیز می‌تواند به میان آید. در این موارد، یا می‌توان به تعبیر آتاردو (1993: 221) نظریه انگاره معنایی را بسط داد (رویکرد «انبساطی»<sup>۴۱</sup>) یا تعدیل کرد (رویکرد «تعدیلی»<sup>۴۲</sup>) تا در سایر متون غیر از جوک نیز کارایی پیدا کند.

چهارم و آخر اینکه، از آنجا که این نظریه رویکردی صرفاً صوری و ساختاری دارد، به سایر عوامل دخیل در ایجاد خنده و از جمله نقش شنونده و نیز میزان، نوع و حجم خنده، توجهی نشان نمی‌دهد. در واقع، بر اساس این نظریه معلوم نمی‌شود که جایگاه مخاطب کجاست و چرا برخی لطایف از سایرین خنده‌دارترند و شنونده به این نوع طنزها، بیشتر می‌خندد. با این حال، از آنجا که این نظریه، جزو اولین نظریه‌های زبان‌شناختی به طنزپردازی محسوب می‌شود، می‌تواند نقطه عزیمت سایر نظریه‌های زبانی و غیرزبانی به‌شمار آید.

## ۷. چند پیشنهاد برای مطالعه بیشتر در باب شوخ‌طبعی

آنچه در این جستار در ادامه پژوهش خری (۱۳۹۰) گفته آمد، درآمدی موجز بود بر دو نظریه زبانی درباره شوخ‌طبعی: نظریه عدم تجانس جناس‌محور و عدم تجانس انگاره - بنیاد. هنوز گام‌های ناپیموده در این مسیر بسیار است. اول اینکه، نظریه‌های زبانی طنزپژوهی فقط به عدم تجانس جناس‌محور و انگاره - بنیاد محدود نمی‌شود و جا دارد به سایر الگوها به‌ویژه الگوهای نظری پس از راسکین نیز توجه شود. از آن جمله است نظریه همگانی شوخ‌طبعی، نظریه خطی شوخ‌طبعی<sup>۴۳</sup>، طنز و اصول کاربردشناختی<sup>۴۴</sup>، الگوی سرآغاز - عدم تجانس - راه‌حل<sup>۴۵</sup>، سازوکارهای منطقی لطیفه‌ها<sup>۴۶</sup>، و الگوهایی که به این پرسش می‌پردازند که چرا برخی متون از سایرین خنده‌دارترند، مثل الگوی ابهام‌زدایی تعجب‌آمیز<sup>۴۷</sup> و الگوی عدم‌تجانس بسط یافته<sup>۴۸</sup>، و

از همه مهم‌تر، رویکردهای روایت‌شناختی به متون مطایبه طنزآمیز بزرگ‌تر از جوک و لطیفه. همچنین، آنچه گفته شد فقط به رویکردهای زبانی محدود می‌شود. می‌توان در پرتو رویکردهای ادبی به طنز، علاوه بر لطایف، از سایر متون مطایبه‌آمیز مثل هجو، هزل، طنز پرخاشگر و متون کنایی نیز سخن به میان آورد. پرداختن به علل روانی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طنزآفرینی از دیگر زمینه‌هایی است که شایان توجه است. پرداختن به طنز در فرامتن‌ها<sup>۹</sup> و نیز گفتمان طنزآمیز که امروزه از طریق فضاهای مجازی روزآمد مبادله می‌شود و توجه به علل شیوع و فراوانی آن در جوامع و به‌ویژه جامعه ایرانی از دیگر زمینه‌های قابل توجه به‌شمار می‌آیند. نگارنده در پژوهش آتی، این حوزه‌ها را بررسی خواهد کرد.

#### ۸. پی‌نوشت‌ها

1. script-based semantic theory
2. Raskin
3. verbal humor
4. comedic
5. Attardo
6. *Semantic Mechanism of Humor*
7. Nash
8. *The Language of Humor*
9. simole, linear jokes
10. humor
11. generative-transformation
12. verbally expressed humor
13. verbal/non-verbal
14. language competence
15. formal linguistic theory
16. semantics
17. lexical
18. combinatorial rules
19. non-bona fide
20. bona fide
21. script
22. oppositeness
23. overlapping
24. oppositeness
25. script-switch trigger

26. frame
27. senario
28. schema
29. cognitive psychology
30. Artificial Intelegence
31. real/unreal
32. actual/non-actual
33. Normal/abnormal
34. Possible/impossible
35. ambiguity
36. contradiction

۳۷. حلبی (۱۳۹۳) رونوشتی دیگر از این حکایت ارائه کرده است: قزوینی تابستان از بغداد می‌آمد.

گفتند: آنجا چه می‌کردی؟ گفت: عَرَق (زاکانی، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

۳۸. فرقه‌ای از اسماعیلیان.

39. Propp
40. Bremond
41. expansionist
42. revisionist
43. linear theory of humor
44. humor and pragmatic maxims
45. set up-incongruity-resolution
46. logical mechanism of jokes
47. surprise disambiguation
48. extended incongruity model
49. hypertexts

## ۹. منابع

- اتابکی، پرویز (۱۳۷۵). «در شناخت عبید زاکانی». *عبید زاکانی: لطیفه‌پرداز و طنزآور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۱۵-۲۹.
- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵). *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*. تهران: مروارید.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۵). «بررسی احوال و آثار عبید زاکانی». *عبید زاکانی: لطیفه‌پرداز و طنزآور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۲۹-۴۴.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵). «عبید زاکانی به روایت ادوارد براون». *عبید زاکانی: لطیفه‌پرداز و طنزآور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۴۴-۴۵.

- پورجوادی، نصرالله (۱۳۷۵). «از قزوین تا سانفرانسیسکو». *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۵۸-۸۵.
- جوادی، حسن (۱۳۸۴). *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*. تهران: کاروان.
- حری، ابوالفضل (۱۳۹۰). «سازکارهای زبانی شوخ طبعی: جناس، ابهام، ایهام». *جستارهای زبانی*. د. ۲. ش ۲ (پیاپی ۶). صص ۱۹-۴۰.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۶۴). *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*. تهران: پیک.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران (مؤسسه لغت نامه دهخدا). ج. ۵.
- زاکانی، عبید (۱۹۹۹). *کلیات عبید زاکانی*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. نیویورک: Bibliotheca Persica Press.
- ——— (۱۳۸۳). *رساله دلگشا*. تصحیح، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی. تهران: اساطیر.
- شریفی، شهلا و سریرا کرامتی (۱۳۸۹). «معرفی نظریه انگاره معنایی طنز و بررسی ایرادات آن بر مبنای داده های زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. د. ۱. ش. ۲. صص ۸۹-۱۰۹.
- صدقی افشار، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- نائل خانلری، پرویز (۱۳۷۵). «یک منتقد اجتماعی زبردست». *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۱۲۱-۱۳۲.
- وامقی، ایرج (۱۳۷۵). «عبید زاکانی، لطیفه سرای قرن سکوت». *عبید زاکانی: لطیفه پرداز و طنز آور بزرگ ایران*. تهران: اشکان. صص ۲۴۲-۲۶۴.

#### References:

- Aslani, M. (2016). *A Dictionary of Satirical Terms*. Tehran: Morvarid Publication. [In Persian].
- Atabaki, P. (1997). "How to recognize Obeyed". In *Obeyed Zakani: The Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 15-29. [In Persian].
- Attardo, S. & V. Raskin (1991). "Script theory revis(it)ed: Joke similarity and joke

representation model". *Humor*. 4:3-4. Pp. 293-347.

- ----- (1994). *Linguistic Theories of Humor*. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- Bremond, C. (1973). *Logique du Ricit*. Paris: Seuil.
- Broockshaw, Dominic Parviz (2012). "Have You Heard the One about the Man from Qazvin? Regionalist Humor in the Works of 'Ubayd-i Zākānī". In *Ruse and Wit: The Humorous in Arabic, Persian, and Turkish Narrative*. Ed. by Dominic Parviz Brookshaw, 2012. Pp. 44-69
- Brown, E. (1997). "Obeyed on the Eyes of Brown". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 44-45. [In Persian].
- Dehkhoda, A. (1999). *Looghatnameh*. Tehran: Tehran University Press. [In Persian].
- Halabi, A. (1986). *An Introduction to Humorology in Iran*. Tehran: Peyk Publication. [In Persian].
- Hempelmann, Ch. F. (2000). *Incongruity and Resolution of Humorous Narratives: Linguistic Humorous Theory and Medieval Bawdry of Rabelais, Boccaccio and Chaucer*. Unpublished M. A. thesis. Youngstown State University.
- Horri, A. (2012). "Linguistic mechanism of humor: pun, ambiguity, and polysemy". *Language Related Research*, vol. 2, issue 2. Pp. 19-40. [In Persian].
- Ighbal Ashtiani, A. (1997). "A survey on the life and the works of Obeyed". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 29-44. [In Persian].
- Javadi, H. (2006). *History of Stire in Persian Literature*. Tehran: Karevan Publication. [In Persian].
- Malti-Douglas, F. (1985). *Structures of Avarice: The Bukhala in Medieval Arabic Literature*. Leiden and E. J. Brill, the Netherland.
- Meneghini, D. (2008), 'OBAYD ZĀKĀNĪ (*The nature and significance of 'Obayd's satirical works*). *Iranica*.
- Nash, W. (1985). *Language of Humour*. London: Longman.



- Natel Khanlari, P. (1997). "A Social Expert Critic". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. In *Obeyed Zakani: The Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 121-132. [In Persian].
- Pourjavadi, N. (1997). "From Qazvin to Sanfransisco". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 58-85. [In Persian].
- Propp, V. (1928/1968). *Morphology of the Folk-Tale*. Trans. Laurence Scott. Austin: U of Texas.
- Raskin, V. (1985). *Semantic Mechanisms of Humor*. Dordrecht: D. Reidel.
- Sadri Afshar, HJ. et.al. (2003). *Contemporary Persian Dictionary*. Tehran: Farhang-e-Moaser.
- Schank, R. C. & R. Abelson (1977). *Scripts, Plans, Goals and Understanding*. New York: Wiley.
- Sharifi, Sh. & S. Keramati (2011). "Introducing script-based semantic theory and its faults based on the Persian corpus". *Language Related Research*, vol. 1, issue 2. Pp. 89-109. [In Persian].
- Simpson, P. (2003). *On the Discourse of Satire*. Amsterdam: John Benjamins.
- Vamaghi, I. (1997). "Obeyed Zakani: the Humorist of the Silence Century". In *Obeyed Zakani: the Great Iranian Humorist*. Tehran: Ashkan Publication. Pp. 242-264. [In Persian].
- Zakani, O. (1999). *Obeyed Zakani*. Edited by: M. J. Mahjoob. New York: Bibliotheca Persica Press.
- ----- (2006). *Koliyat-e-Obeyed*. Edited and Translated by: P. Atabaki. Tehran: Zavar Publication. [In Persian].
- ----- (2006). *Risala-ye Delgoshā (Joyious Treaties)*. Edited by: A. Halabi. Tehran Asatir Publication. [In Persian].